

نویسنده و مترجم

جهانگیر فکری ارشاد - آسیستان دانشگاه اصفهان

حماسه‌ی

هیلدبراند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در حوالی سال ۸۵۰ میلادی دوتن از کشیشان کلیسای شهر «فولدا»
Fulda واقع در آلمان بر روی صفحات داخلی جلد یکی از کتب مذهبی
حماسه‌پرازشی را کشف کردند که امروزه «حماسه هیلدبراند» Hildebrandt
نامیده میشود و یکی از متون بسیار نادری بشمار میرود که از زبان آلمانی
باستان بجا مانده است. این دو ورقه‌پر بها که تا اواسط قرن بیستم در
کتابخانه‌ی استان «هسن» Hessen، نگهداری میشد، در سال ۱۹۴۵ بهنگام
جنگ جهانی دوم مفقود گردید. درست ۹ سال بعد از این تاریخ بود که
کوششهای پیگیر مأموران آلمانی به نتیجه رسید و یکی از آن دو در

نزدیکی از فروشندگان آثار هنری پیدا شد. ورقه‌ی باز یافته اینک به آلمان رجعت داده شده است، ولی از سر نوشت ورقه‌ی دوم که دیگر امید چندانی بیافتن آن نمیرود هیچگونه خبری در دست نیست.

منظومه‌ی فوق‌الذکر که احتمالاً در قرن هفتم میلادی نوشته شده است، به افسانه‌های «گوتیک» *gotich*، تعلق دارد و زبان آن مخلوطی از گویش‌های «ساکسی باستان» و «آلمانی علیا» است. از این حماسه فقط ۶۸ بیت بر روی صفحاتی که ذکرش گذشت، بجایمانده است و از آنچه که سرانجام بر قهرمانان داستان میگذرد اطلاعی موجود نیست. برخی از این ابیات نیز بهنگام جدا کردن اوراق مذکور از جلد کتاب صدمه دیده است و در نتیجه حروف بعضی از کلماتش قابل تشخیص نیست. ابیاتی که باین ترتیب دچار آسیب شده‌اند در ترجمه‌ی فارسی بصورت نقطه چین آورده میشود تا محل اینگونه کلمات و ابیات نیز مشخص گردد.

وزن و قافیه‌ی این منظومه نمونه بارزی از شعر ژرمنی بشمار میرود. هر مصراع از دو قسمت تشکیل گردیده است و دارای چهار سیلاب تکیه شده است. سیلابهای تکیه نشده بحساب نمیآیند و تأثیری در وزن مصراع ندارند. فشار جمله همواره بر روی لغات مورد تأکید است و تکیه‌ی هر کلمه نیز بر روی سیلاب ریشه‌ی آن لغت قرار دارد. اما قافیه‌ی این حماسه که امروزه منسوخ شده است، *Stabreim* نامیده میشود. در این قافیه حروف بیصدا و نیز گهگاه حروف صدا دار در لغات مورد تأکید تکرار میشوند و نوعی از قافیه را پدید میآورند که در هیچ قوم دیگری سابقه نداشته و فقط منحصر به ژرمن‌ها بوده است. البته لازم بتذکر است که هر یک از حروف بیصدا با حرف بیصدا میتواند تشکیل قافیه بدهد، در حالیکه حروف صدا دار قابل تعویضند و احتیاجی بتکرار همان حرف بخصوص نیست. برای مثال میتوان *a* را با *e* و *i* را با *u* هم قافیه قرار داد. این قافیه چندی پس از کشف همین حماسه در سال ۸۶۸ میلادی توسط شاعر کشیشی بنام «اتفریسد *Otfried*» به کناری گذاشته شد و قافیه‌ی دیگری بنام *Endreim* جانشین آن گردید. ولی امروزه هنوز هم پاره‌ای از آن لغات هم قافیه که در طرز

سرایش پیشین مورد استفاده قرار می‌گرفت ، در بین آلمانی زبانها رواج دارد و هم چون اصطلاحی در گفتارشان بکار میرود .
 در زیر ترجمه‌ی این حماسه تا آنجا که باقی مانده است ، از نظر میگذرد :

به نقل از دیگرا ن شنیده‌ام که دو جنگاور مبارز طلبیدند و روی اندر روی هم آوردند . « هیلد براند » و « هادو براند » (۱) در بین دولشکر پدیدار شدند . پدر و پسر ساز و برگ خویش را بیاراستند ، خفتان به برگردند و سلیح و کمر بستند . چون پهلو انان به آوردگاه شدند به کین خواهی یکدیگر برخاستند . « هیلد براند » که سرافراز بردی جهان‌نیده بود ، آغاز سخن کرد . وی با کلامی مختصر لب پیرش گشود :

نشان پدر جست در بین گردان قوم

..... بگو تا که اصل و تبارت ز کیست ؟

اگر نام بردی یکی ز آن میان

دگرها شناسم به نیروی یسار

که من باز دانم یکا یک نژاد

پس و پیش اقوام در این دیار .

هادو براند ، پسر هیلد براند . رشته کلام را بدست گرفت :

« شنیدم بسی سالها پیش از این

ز پیران و حکمت پژوهان پیش

که نام پدر « هیلد براند » بود

مرا نام « هادو براند » است

پدر سالها پیش از این سوی خاور گریخت

به همراه « دیترش » (۲) و بسیار گند آوران

ز خشم « اوتا کر » (۳) رهانید جان .

یکی طفل نسا بالغ خویش را

به خانه درون همسر دل پر از ریش را

جدایی گزید و به خاور شتافت
 همه زر و سیمش به غارت نهاد .
 ز قهر « اوتاگر » دژ آلود بود
 به نزدیک « دیترش » زجوشنوران فرد بود .
 چو وی نیز یاری خود را از او برگرفت
 پندز را نمآند ایچ یاری به بر .
 هماره وی اندر سپه پیش بود
 که ساز نبردش دل افروز بود .
 شناسند وی را گوان چند تن .
 گمانی برم او به دیگر سرای
 گرفته است آرام و کرده است جای .
 هیلید براند، پسر هری براند (۴)، چنین گفت:
 « همانا بدانند جهاندار با آفرین
 که جا دارد اندر سپهر برین
 که تا روزگارت به امروز شد
 نگفتی سخن با قریبی چنین

که باشد ترا قرب ز اندازه بیش
 پس آنگاه وی بازوبندهای طلا و مزین خویش را که ازسکه‌های اهدایی
 سلطان «هون» (۵) ها ساخته بود از بازوگشود و گفت :
 « ترا بخشم این بند از بهر صلح ! »
 هادوبراند، پسر هیلید براند، پاسخ داد :
 غنیمت به نیروی شمشیر باید ستاند .
 سنان بر سنان .
 تو «هون» کثیفی و بس حيله ساز .
 فریبی مرا با سخنهای نرم
 که نا که سنانت شود کارگر
 به زیر افکنی یال و کسوپال من .

بسی عمر کردی در این پهن‌دشت
 نگشتی دمی فارغ از رنگ و زرق .
 شنیدم ز آنان که از راه غرب
 به کشتی نشستند و راهی شدند ،
 که «هیلد براند» پور «هری براند»
 به میدان آورد داده است جان :
 هیلد براند ، پسرهری براند، لب به گفتن گشود:

همانا شنیدم که در آن دیار
 ترا هست یاور شه پاک‌زاد
 بدو گرم داری دل خویش را
 به دوران نسازی دژم روی را .
 کنون باورم شد ، که بهروزیست
 بدیدم زخفتان و ساز نبرد .

«درینجا که بنوشته‌ی تیره‌ی کردگار ،
 گرفته است پایان و زار است کار .
 سپردم دوره تاسی خریف و شتا
 بسی دور بودم ز شهر و دیار .
 به جنگ اندرون پیش‌تاز سپاه
 کمان ها نشانه به این پیش‌تاز ،
 برون جستم اما ز چنگال مرگ .
 کنون تیغ قرزند شیر اوژنم
 به زیر آورد پهلوانی سرم
 که یا کشته کردم به زوین اوی
 و یا کشته سازم ورا در نبرد !

اگر یار گردد ترا بازویت
وگر حق ترا باشد اندر سخن
بدری بسه آورد خفتان من
غنیمت ستانی به نیروی گرز .
کنونت که رای نبرد است و جنگاوری
نیارد ز خساور زمین نیرمسی
که سر بسازتابد ز پیکار تو .
بسازیم رزم و بیاریم جنگ
که تا آشکارا شود در نبرد
کدامین یک امروز بسا فروجاء
به جوشن تواند کند افتخار .

آنگاه دو جنگاور به پرتاب نیزه پرداختند . وحشت همه جا را فرا
گرفت . سپرها نیزه‌ها را به پس راندند . سپس جنگ سهمکین شمشیر
آغاز شد . سپرها در زیر ضربات سخت شمشیر طنینی شگرف میانداخت ، تا
آنکه آنها نیز از بسیاری ضربات درهم شکست

* * *

پیکار ما بین پدر و پسر و یا بعبارت دیگر نبرد بین دو آشنای غریب ،
یکی از مضامین مهیج و دلپذیر قوم آریا را تشکیل میدهد . پس از مهاجرت و
پراکندگی آریاییان بسیاری از آئین و رسوم و نیز افسانه‌های این قوم از طرفی
در آسیا تا بنگال و مرز چین و از سوی دیگر تا انتهای غربی اروپا ، یعنی جزایر
ایرلند و ایسلند ، گسترش یافت . این افسانه‌ها پس از سپری شدن قرون متمادی
در هر یک از شاخه‌های این قوم به صورت دیگری درآمد و در ظاهر آنها گاه
بر حسب موقعیت مکانی و گاه بر حسب وضعیت اجتماعی ، و نیز عوامل دیگر ،
تغییراتی پدیدار شد . این افسانه‌ها ، و همین‌طور بسیاری از آداب و رسوم اروپائی
و آسیائی دارای ریشه‌های واحدی هستند و فقط از لحاظ ظاهر و جوه تمایز
مختصری در آنها بچشم می‌خورد . برای نمونه میتوان حماسه‌ی فوق‌الذکر را
با قسمتی از شاهنامه‌ی ابوالقاسم منصور بن حسن طوسی (۳۲۹-۴۱۱ یا ۴۱۶

هجری) که اختصاص به نبرد فاجعه انگیز رستم و سهراب دارد مقایسه نمود. این منظومه‌ی پهلوانی تقریباً سه قرن بعد از «حماسه‌ی هیلدبران» به نظم درآمده است.

از پایان «حماسه‌ی هیلدبران» همانطور که پیش از این اشاره شد، اطلاعاتی در دست نیست. اما جمله‌ی منتقدان ادبی بر آنند که حماسه‌ی مورد نظر احتمالاً بایک فاجعه‌ی دردناک به پایان میرسد و دارای جنبه‌ای کاملاً تراژیک است. به همانگونه که سهراب به دست رستم به قتل میرسد و یا در یکی از حماسه‌های شمال اروپا پسر به توسط پدر کشته میشود، در اینجا نیز چنین پایانی تصور می‌رود. یکی از خصوصیات کلی این قبیل افسانه‌ها نمایانند وضعیت و روحیه‌ی زمان خود است. از ابلا‌ی این حماسه نیز میتوان به صفاتی که در این زمان باعث مباحثات افراد است پی برد. افتخار این دوران در جنگاوری، بر ورزش‌هاست و وفاداری به عهد است. در «شاهنامه‌ی» فردوسی نیز به همین نوع افتخارات بر می‌خوریم. ولی آنچه که افتخارات این دو حماسه را از یکدیگر متمایز می‌سازد، رنگ ملی و میهن پرستی «شاهنامه» است.

در «شاهنامه» بارها صحبت از وفاداری به وطن و شاه به میان می‌آید و قهرمانان داستان اغلب شهامت‌های سهمگین و جنگهای هولناک خود را به جهت اثبات همین امر انجام میدهند. اما در «حماسه‌ی هیلدبران» هیچگاه سخن از این قبیل شهامت‌ها و وفاداری‌ها در بین نیست، قهرمانان این حماسه فقط و فقط به خاطر افتخارات شخصی و اثبات برتری نیروی جسمانی خود به طرف مقابل، تن به جنگی چنین سهمگین میدهند.

مسأله‌ی اساسی این قبیل افسانه‌ها که مضمون جنگ بین پدر و پسر را در خود می‌پروراند، نبرد دو آشنای غریب و به عبارت بهتر پیکار بین حقیقت و مجاز است که سرانجام با پیروزی مجاز خاتمه می‌پذیرد. ولی این پیروزی یا شکست را هرگز نباید با «بدبینی» اشتباه کرد. این امر حقیقت تلخ و ناگوار است که گرچه سرانجامی شوم در بردارد ولی به هیچ وجه نمایشگر بدبینی و یا ناشی از آن نیست. صحبت از پیروزی بدی بر خوبی و تفوق پلیدی بر نیکی است. باید به این حقیقت ناگوار که زندگی روزمره بشری را از دیرباز تا کنون در بر گرفته است، اذعان کرد. اما تحمل این بارشاید، آنطور که «همینگوی E. Hemingway» نیز به آن اشاره کرده است، خود نوعی پیروزی به شمار می‌رود. این پیروزی مشکوک در واقع همان جسارت

خارق‌العاده‌ایست که در اغلب حماسه‌ها به وضوح تمام به چشم می‌خورد. اما این جسارت نیز به نوبه‌ی خود نوعی طغیان تلقی می‌شود. طغیان در برابر سرنوشتی که در دست دیگری قرار دارد. وجود ما در روی این خاکدان چیزی جز آلت دست آن قوه‌ی مرموز نیست و باید به ناچار در مقابل نیروی جادویییش سر تسلیم فرود آوریم. البته در این بین هستند کسانی که گهگاه شهامتی به خرج می‌دهند و فریادی حاصلی از روی خشم بر آورده مشتی خاک بر سر این چرخ می‌ریزند - خاکی که دوباره بر سر خودشان فرود می‌آید و سر نوشت محتومشان را به انجام می‌رساند. در «حماسه‌ی هیلد براند» باید این سر نوشت محتوم را نشانه‌ای از خصوصیات قوم ژرمن دانست. در این زمان (قرن هفتم) حتی مسیحیت نیز نتوانسته است تغییری در اعتقاد ژرمن‌ها در این خصوص بدهد. اصولاً روح مسیحیت در ابیات این حماسه ابداً احساس نمی‌شود و سر نوشت غم‌انگیز قهرمانان داستان فقط و فقط ناشی از همان روحیه موجود در کلیه حماسه‌های مشابه است. زبان این حماسه بر خلاف «شاهنامه‌ی فردوسی» بسیار موجز و عاری از تکلف است. اغراق در جنگاوری و غلو بیش از اندازه‌ای که در کلیه موارد دیگر در «شاهنامه» به چشم می‌خورد، در این حماسه موجود نیست و صحنه‌های نبرد با واقع‌بینی بیشتری توصیف می‌گردد.

اما نکته‌ای که از لحاظ نقد ادبی جالب توجه و قابل تعمق است، صحبت قهرمانان داستان و رجز خوانی آنهاست. منتقدین آلمانی جملگی بر سر این عقیده‌اند که گفت و گوی «هیلد براند» و «هادو براند» بسیار مهیج و سرشار از حرارت وحدت ناشی از پهلوانی است. ولی برای خواننده‌ی ایرانی که «شاهنامه‌ی فردوسی» را از نظر گذرانیده است هضم این مطلب چندان آسان نیست و قبول آن نیز تا حدود زیادی غیر ممکن به نظر می‌رسد. گوش ما که به ادبیات پرتلطنه و مملو از غرور پهلوانی «شاهنامه» آشنا شده است، هرگز نمی‌تواند گفت و شنودهای «حماسه هیلد براند» را هیجان آور بداند. اصولاً اگر این گفته حمل بر اغراق و جانبداری نشود باید اقرار کرد که زبان «شاهنامه» در میان ادبیات حماسی جهان بی نظیر و تا این روز غیر قابل تقلید بوده است.

۱- Hadurand - ۲ Dietrich - ۳ Otaker - ۴ Heribrand -

۵- Hunne، یکی از اقوام آسیایی که در قرون چهارم و پنجم میلادی

بر اروپا حکمرانی می‌کردند.